مجمل تاریخ سلطنت سلجوقیان

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت آدم علیه السلام چهل هزار اولاد خود را دید
اما فرزند صلبی او بیست و یک پسر بود و حضرت ادریس
علیه السلام هنگام وفات آدم صد ساله بود
و صد و بیست سال خلق را دعوت نمود و بعد از آن
بر آسمان عروج کرد و از آفرینش آدم تا طوفان نوح
علیه السلام بقول اصح دو هزار و دویست و چهار

سال شمسی بود و بعضی گفته اند که نوح علیه السلام بعد از
وفات آدم بصد و بیست سال متولد شد و در دویست و پنجاه
ساله مبعوث گشت و نهصد و نود و شش سال بهدایت امت
اشتغال نمود و در همانسال که از کشتی بیرون آمد
ببهشت خرامید و بعضی بعد از پنجاه سال و ششصد گفته اند
و در عمر او نیز اختلاف بسیاری کرده اند و از حضرت
نوح تا حضرت ابراهیم هزار و دویست سال بود
و در این عرض غیر از حضرت هود و صالح پیغمبری
مبعوث نگشت و بعضی برآنند که ذو القرنین اکبر
بعد از صالح و قبل از ابراهیم برتبه نبوت فائز گشته

ممالک ربع مسکون را سیر کرد و حضرت خضر که نسبش
پشت بسام بن نوح میرسید مقدمهٔ ذو القرنین بسر
چشمهٔ آب حیوة رسیده از آن آشامیده زندگی جاوید
یافت و پادشاهانی که در عرض تا زمان حضرت
ابراهیم علیه السلام بوده‌اند که ایشان را طبقهٔ اول
ملوک عجم گویند کیومرث و هوشنگ بن سیامک بن کیومرث
و طهمورث دیوبند ابن هوشنگ و جمشید که بعضی پسر
و بعضی برادر طهمورث گفته‌اند و شداد که بهشت دنیا
ساخت و نیز در آن اوان در دیار شام مستولی شد
ضحاک را بر سر جمشید فرستاد و بر او غالب آمده

اورا

او را کشت و مدتی بر ایران مستولی بود و بعضی ضحاک را
خواهرزادهٔ جمشید دانند چه خواهر خود را بیکی از ملوک
شام داده بود از او بهم رسید و نمرود جباری بود از
از جانب ضحاک بر دیار بابل مستولی گشت که حضرت
ابراهیم علیه السلام بدعوت او مأمور گردید و نمرود نخست
مناره ساخت که بآسمان رود و بار دیگر ببال کرکسان
میل عروج آسمان کرد و حضرت ابراهیم علیه
السلام را با منجنیق در آتش انداخت که آتش گل و
ریحان گردید و در آخر از پشه که بفرمان الهی بکاخ دماغ
او رفت بجهنم واصل شد ابوریحان در قانون مسعودی

از طوفان نوح تا حضرت ابراهیم یکهزار و هشتصد و
یکسال نوشته و درین باب خلاف بسیار کرده اند و احمد
ابن محمد غفاری یکهزار و صد و چهل سال نوشته و از
حضرت ابراهیم عم تا حضرت موسی علیه السلام پانصد و
هفتاد و پنج سال پیغمبران مشهور بعد از حضرت ابراهیم
و قبل از حضرت موسی اسمعیل و اسحق که پسران حضرت
ابراهیمند و یعقوب ولد اسحق و یوسف ولد یعقوب و ایوب
که در عهد یعقوب و داماد او بود و گویند که از اولاد اسحقست
و لوط در زمان حضرت ابراهیم بر موتفکات که عبارت از
پنج شهرست و گویند در زمین کرمان بوده است و همه بلواطه

مشغول بوده اند مبعوث گشت و حضرت شعیب عم که بعضی گفته اند
از اولاد حضرت ابراهیمست و پادشاهانی که از ایام حضرت
ابراهیم تا حضرت موسی بوده اند فریدون پسرزاده
جمشید که بعد از استیلای ضحاک مخفی بود و پس از خروج
کاوه آهنگر اصفهانی بر ضحاک فریدون را پیدا کرده
پادشاه کردند و مدت سلطنت او پانصد سال بود معموره
عالم را مسخر کرد و بر سه پسر خود که سلم و تور و ایرج
بودند چنانچه مشهور است قسمت نمود و منوچهر ولد
ایرج که سلم و تور را بخون پدرش ایرج کشت و
پشنگ ولد تور افراسیاب پسر خود را بخونخواهی پدر بر سر

منوچهر فرستاد تا آخر قرار صلح دادند و تیری از کوه
دماوند انداختند که بهر جا برسد سرحد ممالک باشد
آرش آن تیر بجانب مشرق انداخته بکنار جیحون
افتاد و منوچهر یکصد و بیست سال پادشاهی کرده نوذر
پسر خود را ولیعهد کرد باز دیگر افراسیاب لشکر بایران
کشیده نوذر را بقتل آورده دوازده سال بر ایران مستولی بود
تا آنکه زال و اعیان ایران اتفاق نموده زاب بن طهماسب
ابن منوچهر را پادشاه کرده بر افراسیاب غالب شد
و بعد از زاب برادرزاده‌اش گرشاسب پادشاه شد
و پیشدادیان باو منتهی شدند و از حضرت موسی تا حضرت

داود صد و هفتاد و نه سال بود پیغمبرانی که در این
عصر بوده‌اند هرون برادر موسی که هم در ایام حیات
موسی فوت شد و یوشع و کالوب و حزقیل و الیاس
که بر قومی مبعوث شد قوم ایمان نیاوردند الیاس
تنگ آمده از ایشان کناره کرد حق عز و علا تا صور
نخستین ویرا مهلت داده بر بیابانها موکل ساخت
الیسع و ذوالکفل و اشموئیل و پادشاهانی که در این عصر
بوده‌اند نوذر بن منوچهر زاب بن طهماسب بن منوچهر و
بقولی گرشاسب برادرزاده زاب که پیشدادیان باو منتهی
شدند   و طبقه دوم از ملوک عجم که ایشان را کیان

گویند کیقباد بن زاب بن طهماسب بن منوچهر نقش
کی یعنی جبار رستم بن زال در زمان او جهان پهلوان
شد دار السلطنه اشل اصفهان بود و صد سال پادشاهی
کرد کیکاوس بن کیقباد بعضی گویند نمرود که ببابل
کرکسان میل عروج آسمان کرد او بهست و در زمان
حضرت موسی قابوس بن مصعب فرعون مصر بود
که با هزار هزار آدم که از عقب حضرت موسی میخواست
برود بر رود نیل غرق شدند و از حضرت داود تا
حضرت عیسی یکهزار و سی و پنجاه و پیغمبرانی که در
این عرض بودند سلیمان و لقمان حکیم اگرچه بعضی برآنند

که پیغمبر نبوده اما چون اکثر اوقات بخدمت حضرت داود ع
میرسیده اینجا قلمی شد و بیت المقدس را حضرت داود ع
بنا کرد و حضرت سلیمان ع با تمام رسانید اشعیا از نسل
حضرت سلیمان بوده ارمیا و دانیال که بخت النصر را خبر داده
بود از پادشاهی و خرابی بیت المقدس و رمل از معجزات
اوست و عزیر که در صغر سن بخت النصر او را اسیر کرده
ببابل برد و یونس و زکریا و یحیی و پادشاهانی که از زمان
حضرت داود تا حضرت عیسی بودند کیکاوس و کیخسرو بن
سیاوش بن کیکاوس که در زمان حضرت سلیمان ع
بوده مدت پادشاهی او و کیخسرو بعضی شصت سال و بعضی

صد سال گفته‌اند لهراسب را که از اولاد کیقباد بود ولیعهد
خود کرده شبی از میان ناپدید شد لهراسب بلخ را پایتخت
ساخته و رهام گودرز را که بعضی گویند بخت النصر اوست
با ایالت عراق عجم فرستاده فرمود که هر ملکی که در جانب
مغرب مسخر کند از و باشد گشته بلاد مغرب را مسخر کرده
بیت المقدس را خراب کرد و بعضی گویند بخت النصر منیمی بود
بود در دیار بابل پادشاه بابل در ناصیه او علامات اقبال
مشاهده کرده تربیتش میکرد تا بمرتبه امارت رسانید چون
ملک درگذشت بجای او نشست و لشکر به بیت المقدس کشید گشتاسب
ابن لهراسب که باغوای پسرش اسفندیار بدین زردشت

آمده جمیع عالمیان را دلالت باین دین کرده مجوس شده
و از آذر و از آتش پرستی بهم رسید و اسفندیار چنانکه مشهور است
بدست رستم زال کشته شد پسرش بهمن که اردشیر نیز گویند
پادشاه شد همای دختر او داراب بن بهمن که از همای بهم رسیده
اسکندر بن داراب بن بهمن که مشهور باسکندر فیلقوس است
رومیست چه از دختر فیلقوس است که داراب خواسته بود
دختر را بعد از حمل باسکندریه دیار روم پیش پدر فرستاد
و آخر کیانست اما طبقه چهارم از ملوک عجم که ملوک طوایف
و اشکانیان گویند چون اسکندر بر عالم دست
یافت هر جانبی را بکسی داد و بعد از اسکندر هر کسی مملکت

خود را تصرف نموده مال و خراج بکسی نمیدادند بنابرین
ملوک طوایف نامیده شدند و چون اشک بن اشکان
که یکی از گماشتگان اسکندر بود بجهت آنکه از اولاد دارا بود
ملوک طوایف او را بر خود مقدم میداشتند و با ایشان
مدارا میکرد تا پادشاهی با ولاد او قرار یافت بدین ترتیب
اشک بن اشکان اشک بن اشک شاپور بن اشک
بهرام بن شاپور بلاش بن بهرام هرمز بن بلاش
فیروز بن هرمز بلاش بن فیروز خسرو بن بلاش گویند
قضیهٔ اصحاب کهف در زمان او واقع شد بلاش بن
بلاش اردوان بن بلاش اردوان بن اشغ بر

اشکانیان

اشکانیان خروج کرده ملک از ایشان انتزاع نمود
و در عهد او تمام ملوک بت پرست شدند و بعضی
گویند در این اوان جرجیس ع بدیشان مبعوث شد
خسرو بن اشغ بلاش بن اشغ گویند عیسی ع در زمان
او متولد شد گودرز بن بلاش تولد حضرت مسیح ع را
بعضی در زمان گودرز گفته اند نرسی بن گودرز گودرز بن نرسی
نرسی بن نرسی اردوان بن نرسی که آخر ملوک طوایف است
از تولد حضرت عیسی ع تا زمان ولادت پیغمبر ما حضرت محمد
صلی الله علیه و آله ششصد سال بوده و برگزیدگان انبیا
یعنی حواریون دوازده نفر بوده اند در خدمت عیسی ع

بعد از رفع آنحضرت بآسمان بنا بر وصیت حضرت عیسی
شمعون الصفا که از جملهٔ ایشانست هر شخصی از ایشانرا
بدعوت قومی نامزد کرد و هر فردی از ایشان عالم
بلغهٔ طایفه که بدعوت ایشان مامور شده بودند شدند
و پیغمبران بعد از حضرت عیسی ع حنظلة الصادق
و جرجیس را گفته اند و خالد بن سنان عبسی که
دخترش در کبر سن بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و
اله رسید و بعضی گویند که از زمان آدم علیه السلام
تا خاتم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند
و بعضی هزار گفته اند و بعضی هشت هزار چهار هزار آ

بر بنی اسرائیل و چهار هزار بر امم مختلفه و فرقهٔ اول
گویند که از جمله صد و بیست و چهار هزار سیصد و سیزده
نفر مرسل شدند و باقی غیر مرسل مرسل آنست که وحی الهی
بر او بتوسط جبرئیل علیه السلام نازل شده باشد و غیر مرسل
آنکه بنا بر الهام یا بمجرد منام بدعوت قومی مامور
شده باشد و اولو العزم واضع شریعت براین
تقدیر نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه
و اله و علیهم اولو العزم باشند و پادشاهانی که از
زمان حضرت عیسی ع تا زمان حضرت پیغمبر ما صلعم
بوده اند که طبقه چهارم از ملوک عجم اند و ایشانرا ساسانیان

واکاسره گویند اول ایشان اردشیر بابکان که از
اولاد بهمن بن اسفندیار است و گویند که حضرت عیسی ع
در زمان او مبعوث گشت بهرام بن اردشیر هرمز بن
شاپور بهرام بن هرمز بهرام بن بهرام بهرام بن بهرام
ابن بهرام نرسی بن بهرام هرمز بن نرسی شاپور ذوالاکتاف
ابن هرمز که بعد از پدر در شکم مادر بود چون دیگر فرزند
نداشت تاج شاهی بر سر مادرش آویختند و چون او کشیر
سیاست او این بود که شانهای گناهکاران را
سوراخ میکرد و ریسمان در کتفهای ایشان میکشید
موسوم بذی الاکتاف شد هفتاد و دو سال پادشاهی

کرد اردشیر بن هرمز شاپور بن ذی الاکتاف بهرام
ابن شاپور ذی الاکتاف یزدجرد که بعضی پسر و بعضی
برادر بهرام گفته اند بهرام بن یزدجرد یزدجرد بن
بهرام هرمز بن یزدجرد فیروز پسر یزدجرد بلاش
ابن فیروز قباد بن فیروز کسری بن قباد مشهور بانوشیروان
عادل که حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در زمان او
متولد شده هرمز بن نوشیروان خسرو پرویز بن هرمز
که نامه حضرت را پاره کرده بود اندک روزی شکمش را پاره
کردند قباد بن خسرو مشهور بشیرویه اردشیر بن شیرویه
کسری بن قباد که شهریار نیز گویند پوران دخت بنت خسرو

پرویز که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان
او رحلت فرمود آزرمی دخت خواهر شیرین فرخ زاد
ابن خسرو و یزدجرد بن شهریار که از تیغ اسلام
بمرو گریخت و در آنجا بدست آسیابانی کشته شده
این طبقه بدو منقرض شدند   ولادت حضرت
سید کاینات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بن
عبدالله ابن عبدالمطلب ابن هاشم ابن عبد مناف
که جمهور مورخین برآنند که نسب باسمعیل و ابراهیم و ادریس
و شیث در سلک اجداد خیر الانام انتظام دارد
روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول محل طلوع شمس

طالع جدی عبدالله پدر حضرت پیش از ولادت حضرت
وفات یافته و در سال ششم از ولادت حضرت
آمنه والده آنحضرت وفات نمود و عم او ابوطالب کفیل
آنحضرت شد و در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر رجب
المرجب سال چهلم از عمر مبارک بعثت آنحضرت اتفاق
افتاد و جبرئیل بآنحضرت نازل شد و خدیجه و علی ایمان آوردند
و در سال چهل و چهارم آشکار کرد و در سال پنجاه و دوم
معراج واقع شد و در پنجاه و سیم هجرت نماز سفر و
حضر مقرر شد و با حضرت امیر عقد اخوت بستند و
در سال دوم قبله از بیت المقدس بکعبه محول و روزه ماه

رمضان فرض شد و امر بجهاد رسید و قضیه بدر که
سکانیست در میان مکه و شام و قتل ابو جهل بود و
و در سال سیم واقعه احد روی نموده و در سال
چهارم غزوه بنی نضیر واقع شده و در سال پنجم غزوه
بنی المصطلق و خندق که احزاب نیز گویند و غزوه
بنی قریظه و در سال ششم حج مفروض شده و حضرت
تا حوالی مکه آمده مشرکان مانع شدند و چون حضرت
بعزم جنگ نیامده بود با مردم مکه صلح کرده بشرط
آنکه در سال آینده بیایند و حج بگذارند و همانجا
قربانی فرموده مراجعت فرمودند و باطراف

ورسل

و رسلها و پادشاهان را بدین اسلام دعوت کرده و در سال
هفتم غزوه خیبر و کندن در خیبر بدست حضرت امیر و
رد آفتاب بجهة نماز حضرت امیر واقع شد و بمکه
رفته حج گذارده بمدینه مراجعت فرمودند و در سال هشتم
فتح مکه معظمه و پاک شدن حرم از لوث اصنام و پای
نهادن حضرت امیر بر دوش حضرت بجهة شکستن اصنام
و غزوه حنین و در سال نهم غزوه تبوک که موضعیست در
حوالی شام و این آخرین غزوه است و در سال دهم
حضرت امیر علیه السلام را بجانب یمن روان ساخت
و خود بجانب مکه معظمه رفتند و حضرت امیر هم در مکه

اد که بخدمت حضرت سید وحج گذارده و این حج الوداعست
و در محل مراجعت از مکه قصه غدیر خم واقع شده و
سال یازدهم از هجرت گذشته و سه سال از سن
مبارک آنحضرت گذشته بود و شصت و سه سال عمر شریف
و اولاد امجادش پنج پسر بود و پنج دختر از بعد از
حضرت از فرزندان زنده ماندند از فاطمه صلوات الله
علیها و فتح قلاع طوایف اعراب خیبر و قموص و مکه
و طایف درین ده سال تمام فتح کردند

ولادت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
روز جمعه سیزدهم شهر رجب المرجب در اندرون خانه کعبه

در محل ولادت حضرت امیر حضرت رسول سی ساله
بوده و در سال چهلم آنحضرت رسول نزول جبرئیل شروع
شد پس حضرت امیر بده رسیده بود با آنحضرت تصدیق
فرموده و وفات ابی طالب در سال دهم از بعثت واقع
شد و در محل هجرت از مکه بمدینه حضرت امیر بیست
ساله بود که خود را فدای پیغمبر نموده در جامه خواب
آنحضرت خوابیده و از عقب آنحضرت خود را پیاده رسانید
و در حجة الوداع در غدیر خم حضرت نبی صلی الله علیه و آله
حضرت امیر علیه السلام را بولایت و خلافت نصب
فرموده بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بواسطه

خلافت طالبان دنیا خلافت حضرت را برده و حجاب‌ها
تا آنکه در روز جمعه بیست و چهارم ذی الحجه الحرام سنه سی
و پنج که روز نوروز بود اکابر انصار به آنحضرت بیعت کرده
و آنحضرت مسلوکی عمال عثمان را نپسندیده از تغییر
آنها نموده عمال نصب فرموده و طلحه و زبیر که امارت
بصره و کوفه متمنی شده و حضرتش ابا از خدمت حضرت
رفته با عایشه که دم از مخالفت امیر میزده و حکام معزول
در مخالفت آنحضرت یکجهت شده و مکتوبات بشام فرستاده
معاویه علیه اللعنه که از جانب عثمان حاکم شام بود در
مخالفت و محاربت حضرت امیر و طلب خون عثمان

آنحضرت تحریض نموده و کتابات بکوفه نوشته ایشانرا
در عالم انداخته شده و در شب چهارشنبه نوزدهم شهر
رمضان سنه چهل عبد الرحمن بن ملجم مرادی علیه اللعنه
در مسجد کوفه تیغی بر فرق مبارک آنحضرت زده و در
شب بیست و یکم به بهشت برین رحلت فرموده و او را مجاور
آنحضرت گور او انا تا بیست وقت سن مبارک موافق
سن مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله شصت
و سه بود بعد از حضرت رسول صلعم دو سال و سه ماه ابوبکر
خلافت ناحق کرده و فتح یمامه و کشته شدن مسیلمه کذاب
و طلحه بن خویلد که دعوی نبوت میکردند در آن اوقات شد

و بعد از او عمر ده سال و نیم و فتح شام و حلب و بیت
المقدس و مصر و اسکندریه و مداین و اصفهان و ری
و کرمان تا حدود کرمان در آوان او فتح شد و بعد از او عثمان
دوازده سال و فتح خراسان و بلخ و کشته شدن یزدجرد
ابن شهریار در مرو در زمان او واقع شد

ولادت خیر النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها در بیستم
شهر جمادی الاخره سال پنجم از بعثت و [illegible] از خدیجه
کبری و فوت خدیجه در سال دهم از بعثت و در سال
دوازدهم حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به حضرت
امیر علیه السلام عقد بست و اولاد امجاد او حسن و حسین و

و زینب کبری و زینب صغری که ام کلثوم نیز گویند و
وفاتش در جمادی الاخره سال یازدهم از هجرت بعد از
پدر به نود و هشت روز و بعضی نود و پنج گفته اند و مدفنش
مدینه طیبه بعضی در حوالی قبر رسول ص و بعضی در بقیع
در حوالی قبر امام حسن علیه السلام گفته اند

ولادت حضرت امام حسن علیه السلام در مدینه شب
پانزدهم شهر رمضان المبارک ثلث از هجرت و
چون بیوفائی کوفیان بر آنحضرت ظاهر شد صلح با و
نمود و بعد از پدر ترک شغل دنیا کرده در مدینه طیبه
بر سر قبر جدش معتکف گردیده ده سال بعبادت

شهر [illegible] آخر بیست و ششم شهر [illegible] هجری بامر معاویه

ملعون بسم مسموم گشته بفردوس اعلی خرامید و اولاد

امجادش از ذکور و اناث شانزده نفر و بعضی وفات

آنحضرت را در بیست و هشتم شهر جمادی الاخر گفته اند و بعضی

در چهارم شهر رجب نوشته اند

ولادت حضرت امام حسین علیه السلام در مدینه

در سیم شهر شعبان المعظم در طلوع صبح [illegible] گفته اند

بعد از هجرت شریف متولد شد و اولاد امجادش شش نفر

شهادتش بحکم یزید علیه اللعنه ابن معویه بن ابی سفیان

ابن حرب بن عبدالشمس بن عبدمناف در روز جمعه

عاشورای سنه شصت و یک بر دست یزید علیه اللعنه بعد از آن بسال

بجنت واصل شد و بعد از معاویه بن یزید بجای پدر نشسته

بعد از چهل روز بر سر منبر رفته پدر و جد خودش لعنت

کرده گوشه گرفت بعد از مروان بن حکم بن ابی العاص

بجای او نشسته یکسال و چهار ماه حکومت کرده و مرد

و عبدالملک بن مروان بجای او نشسته و در آن اوان

مختار بن ابو عبیده ثقفی در سنه شصت و شش خروج کرده

جمعی کثیر که با حضرت امام حسین علیه السلام حرب

کرده بودند کشت و چون عبدالله بن زبیر در آن اوقات

بر حجاز و یمن مسلط شده بود برادرش مصعب را بکوفه

بحرب مختار فرستاد و مختار کشته شد عبد الملک لشکر
بر سر مصعب کشید او را کشته کوفه را تصرف کرده و
حجاج را بمکه بر سر عبد الله زبیر فرستاد و عبد الله
زبیر بر دست حجاج کشته شد و در سنه هفتاد و
پنج حکومت بصره و تمام عراق را بحجاج داد و حکمش
در تمام بلاد شرقی روان بود و در وقت حکومتش بیست سال
آدم بسیاری کشت چنانکه گویند سوای آنچه در معارک
کشته شده بود یکصد و بیست هزار کس کشته بود
و پنجاه هزار کس در زندان او بود و عبد الملک بیست
و یکسال حکومت کرده فوت شد و ولید ولد او بجای او نشست

ولادت

ولادت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مدینه
طیبه در منتصف شهر جمادی الاخره سنه سی و هشت از هجرت
و بعضی نیم شعبان گفته اند و اولاد امجادش از ذکور و اناث
پانزده نفر و شهادتش بفرموده ولید لعنه الله در دوازدهم
محرم الحرام سنه نود و پنج مسموم شده ولید بعد از
یکسال مرد و سلیمان بن عبد الملک بجای او نشست او نیز
بعد از یکسال مرد و عمر بن عبد العزیز بن مروان بجای
او نشست و سب حضرت را بر طرف کرد و بعضی از دیار سند
مسخر نمود و در سنه صد و یک کشته شد یزید بن عبد الملک
بجای او نشست و در سنه صد و پنج مرد و هشام بن عبد الملک

و ولادت حضرت امام محمد باقر   بجای او نشست
علیه السلام در سیم شهر صفر و بقولی غره رجب گفته اند
در سنه پنجاه و هفت اولاد امجادش ذکوراً و اناثاً هشت
شهادتش بحکم هشام بن عبد الملک در هفتم ذی الحجه الحرام
سنه صد و چهارده بسم شد و در سنه صد و بیست و پنج
هشام فوت شد ولید بن یزید بجای او نشست در همان سال
هر دو برادر ابرهیم بن ولید بجای وی نشست بعد از یکسال گذشته
مروان بن محمد بن مروان بجای وی نشسته بعد از پنجسال کشته
شد و بنی امیه لعنهم الله بر دست منقرض شدند و بنی عباس
خروج نمود مجملی از آن مفصل آنکه ابراهیم محمد بن علی بن

عبد الله بن عباس بن عبد المطلب دعوت نموده ابومسلم
مروزی که مولا و صفاهانست در کوفه بود در سنه صد و
بیست و نه بدعوت او و انصارش لباس سیاهی پوش
شده در مرو خروج کرده از جهت او ابومسلم مروزی کوشیده
تمام عراق و خراسان را مسخر کرد و چون مروان مطلع شد
ابرهیم را کشت عبد الله برادر ابرهیم بکوفه رفته
جمعی کثیر بر سر او فرستاد و مروان کشته شد
عبد الله اول خلفای بنی عباسیست که کنیتش ابو العباس
و لقبش سفاح است ایام حکومتش چهار سال و نه ماه
بود ابومسلم از او مرخص شده بمکه رفت در اثنای مراجعت

از آنکه سفاح فوت شد برادرش عبدالله که کنیتش ابو جعفر
و لقبش منصور بود و بجای برادر نشست جمیع کماة و اتباع بیعت کرده
بدو و از عمی اشتهار یافت بجای برادر نشست چون ابو
ابو مسلم متوهم بود او را بقتل رسانید و بنای شهر بغداد کرد

ولادت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه
در هفدهم شهر ربیع الاول سنه هشتاد و ولادت امجادش
و عمر شصت و شش گذشت جعفر دوانیقی در منتصف رجب
المرجب سنه صد و چهل و هشت ابو جعفر مذکور حکومت بیست
و دو سال کرد در سنه صد و پنجاه و هشت بمرد و بعد از او
پسرش محمد که لقبش مهدی بود بجای او نشست پس از

یکسال از بیعت هرون بن محمد که لقبش رشید بود بجای
برادر نشست یحیی برمکی را وزیر خود کرد و فضل بن یحیی که جعفر
ده سال هرون را بحکومت خراسان فرستاد و شهرت جعفر
ابن یحیی بمصاحبت خلیفه گردید

ولادت با سعادت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
در هفتم شهر صفر سنه صد و بیست و هشت و ولادت امجادش
بیست و هفت امر شهادتش امر بود هرون الرشید علیه اللعنه
در ششم شهر رجب المعظم در بیست و هفتم گشته اند از سنه صد و
هشتاد و پنج هرون بغداد و کوفه و بصره و حجاز و یمن و
شام و ... و غرب را به پسر بزرگ خود محمد امین داد و خراسان

وفارس و ماوراء النهر و کابل و بعضی از بلاد هندوستان
کرد و تصرف او بود و پسر کوچک خود را مامون نام داد و او امر کرد
که محمد امین بغداد را پایتخت کند و مامون مرو را و در سنه
صد و نود و سه مرد و بعد از او میان برادران
منافقت شد و محمد امین لشکر بر سر مامون کشید و شکست
خورد و در آخر مامون لشکر بر سر محمد امین فرستاد و محمد
امین کشته شد پادشاهی او چهار سال بود و مامون
کل را متصرف شد   ولادت حضرت امام
علی الرضا صلوات الله و سلامه علیه در مدینه طیبه روز
جمعه پانزدهم شهر رجب المرجب سنه صد و چهل و هشت

مامون ملعون آنحضرت را بمرو طلبید که ولیعهد کند چون او
مانع آمد او از مرو بطوس پس آنحضرت در سنه [illegible]
شد و دویست و سه مسموم ساخته شهید کرده و اولاد
امجادش چهار پسر و یک دختر و مامون ملعون بغداد
رفته و از آنجا ببلاد روم رود و آنجا برد و در محلی که
مامون از مرو ببغداد میرفت پسران اسد سامانی
که از اولاد بهرام چوبین بودند بحکام خراسان
سپرده او هریک الحکومت بلادی فرستاد تا آنکه حکومت
ماوراء النهر باسمعیل بن احمد بن اسد سامانی قرار گرفت
و چندی بر خراسان و عراق و طبرستان نیز مستولی شد

ابتدای حکومت ایشان در سنه دویست بود و ایشان ده
تن حکومت کردند بدین ترتیب و ایشان از آل سامان بودند
چه سامان قریه ایست از سمرقند اسمعیل بن احمد بن
اسد سامانی احمد بن اسمعیل نصر بن احمد نوح بن نصر
عبد الملک بن نوح بن منصور اسمعیل بن نوح انقراض دولت ایشان
در سنه سیصد و نود و پنج بعد از فوت مامون برادرش
محمد بن رشید که لقبش معتصم بود بجای او نشست
ولادت حضرت امام محمد تقی علیه السلام پانزدهم شهر
رمضان المبارک سنه یکصد و نود و پنج در مدینه طیبه
اولاد امجاد وی چهار ده نفر شاه دلیس نفر بود معتصم

در بغداد و در اواخر ذی القعده و بعضی در عاشر رجب گفته اند
فی سنه دویست و بیست و شهر سامره را معتصم بنا کرد
و در سنه دویست و بیست و هشت بمرد پسرش هارون بن معتصم
که لقبش واثق بود بجای او نشست بعد از چهار سال مرد جعفر
برادرش که متوکل لقب داشت بجای او نشست این ملعون
مردم را از زیارت حضرت امام حسین علیه السلام
منع کرده در سنه دویست و چهل و هشت بدست غلامان
خود کشته شد محمد که لقبش منتصر بود بجای پدر نشست
مردم را رخصت زیارت حضرت امام داد و پس از یکسال
زیست احمد که لقبش مستعین بن معتصم بود بجای او نشست

وبعد از چهار سال کشته شد محمد که لقبش معتز بود و بجای
برادر نشست . وفات حضرت امام علی النقی علیه السلام
در مدینه بود که در منتصف شهر ذی الحجه الحرام سنه
دویست و ده بود و ولادت کثیر السعادات آنحضرت چهار
و یکم خبر شنیدن لقبش محمد بود معتز در روز دوشنبه بیست و ششم
شهر رجب المرجب سنه دویست و پنجاه و چهار و معتز را
بعد از یکسال حبس نموده و در حبس بکشتم رفت محمد پسر
واثق که لقبش مهتدی بود بجای معتز نشست و بعد از دو
سال هلاک شد احمد ولد متوکل که لقبش معتمد بود بجای
مهتدی نشست و در این عصر یعقوب بن لیث صفار که او

از نسل خسرو پرویز است بسبب سپاهیگری فرو نیاورده و ملازم
حاکم سیستان شد تا آنکه حکومت سیستان بوی قرار یافت
و در سنه دویست و سی و شش اکثر از ایالت خراسان
و کرمان و عراق و فارس را تصرف نمود و عمرو بن لیث
بجای برادر نشست و ایشان سی سال حکومت کردند بدین
ترتیب یعقوب بن لیث صفار عمرو بن لیث طاهر بن محمد بن
عمرو لیث بن علی بن لیث معدل بن علی عمرو بن یعقوب
ابن محمد بن عمرو لیث و بعد از ایشان کسی دعوی پادشاهی
نکرد و از جانب آل سامان حکومت سیستان کردند بعضی
از ایشان عراق و خراسان و فارس و کرمان و زابل

و بعضی حکومت سیستان را داشتند و عمرو لیث برادر
تا در سنه دویست بدست اسمعیل سامانی گرفتار شد
ولادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه
مشرفه در شب جمعه ششم شهر ربیع الثانی سنه دویست
و سی و دو و بعضی عشره ربیع الثانی گفته اند و نام آنحضرت
و خلف صالح آنحضرت حضرت حجت صاحب الامر
صلوات الله علیه و شهادت آنحضرت بوده هشتم ربیع
الاول سنه دویست و شصت و معتمد در سنه دویست
و هفتاد و نه بجهنم رفت احمد برادرزاده اش که لقبش معتضد بود
بجای او نشست و در سنه دویست و هشتاد و نه مرد علی لقبش

مکتفی بود بجای پدر نشست و در سنه دویست و نود و پنج وفات یافت
جعفر که لقبش مقتدر بود بجای برادر نشست و در عهد او حسین
ابن منصور حلاج را در بغداد کشتند و در آن زمان
مرداویج که سپهسالار حاکم نیشابور بود بر جرجان و
با قلعه تمام طبرستان تصرف نموده و شمگیر برادر او بحکومت
نشست و بعد از وفات او پسر وشمگیر از ایشان بهشت تن
حکومت کردند بدین ترتیب مرداویج بن زیار وشمگیر بن
زیار قابوس بن وشمگیر منوچهر بن قابوس امیر کالنجار
ابن منوچهر کاوس بن اسکندر بن قابوس گیلانشاه
بعضی از اوقات ری و قزوین و همدان را نیز داشتند

و در سنه چهارصد و هشتاد منقرض شدند و مدت دولت ایشان

سیصد و بیست هجره و محمد که لقبش قمر بود بجای او نشست

چهارده سال او را معزول ساخته محمد ولد منصور که لقبش شمس

بود بجای عم نشست و در اول عهد او علی بن بویه دیلمی که ملازم

مرداویج بود و گریخته نزد بویه پدر او بود گویند که از اولاد بهرام

گور است بر سر اصفهان رفت مظفر که از خلفا و امرای عباسیان

و والی اصفهان بود حرب کرد و ظفر یافته اصفهان را تصرف

نمود و از آنجا بشیراز رفته شیراز را نیز و ضبط آورده دار

الملک ساخت و حسن و احمد برادران خود را بکشورگیری فرستاد

و عراق و فارس و کرمان و بصره را تصرف کرده و در یک

و از ایشان بحکومت جائی مشغول شدند و حمایت دیگر

نیکردند و بعضی از ایشان قریب پنجاه سال از خلفا شدند

چنانکه اختیار عزل و نصب خلفا را داشتند و از ایشان

هفده تن حکومت کردند و بالقاب ملقب شدند ایشان را

دیالمه و آل بویه گویند و اسامی و القاب ایشان این است

علی بن بویه الملقب بعماد الدوله حسن بن بویه الملقب برکن الدوله

احمد بن بویه الملقب بمعز الدوله ابو شجاع بن حسن الملقب

بعضد الدوله مؤید الدوله بن حسن علی بن حسن الملقب بفخر الدوله

ابو الفوارس بن عضد الدوله الملقب بشرف الدوله

مرزبان بن عضد الدوله الملقب بصمصام الدوله فیروز بن

عضد الدوله الملقب بهاء الدوله ابو طالب بن علی الملقب
بمجد الدوله ابو شجاع بن بهاء الدوله الملقب بسلطان الدوله
ابو علی بن بهاء الدوله الملقب بشرف الدوله ابو طاهر
ابن بهاء الدوله الملقب بجلال الدوله ابو الفوارس بن
بهاء الدوله المشهور بقوام الدوله مرزبان بن سلطان الدوله
المشهور بعز الملک ابو کالیجار خسرو فیروز بن ابو کالیجار
المشهور بملک رحیم ابو منصور فولاد ستون بن ابو کالیجار و
در سنه چهار صد و پنجاه هر دو منقرض شدند
ولادت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
سامره شب پانزدهم شهر شعبان المعظم سنه دویست

و پنجاه و پنج و آنحضرت را دو غیبت است اول غیبت صغری
در سنه دویست و شصت و شش در زمان معتمد و غیبت کبری
در سنه سیصد و بیست و هشت در عهد راضی و سفرای آن
نقیبانی که در صغری میانه آنحضرت و علمای امت
در توقیعات و اوامر و جوابات واسطه بودند و در کبری آمده
شد ایشان منقطع شده و راضی خلیفه در سنه سیصد و بیست
بمرد ابرهیم مقتدری که لقبش متقی بود بجای او نشست
بعد از چهار سال توزون سپهسالار او را میل کشید و بعد از
ولد مکتفی که لقبش مستکفی بود بجای او نشاندند و توزون وفات
یافته معز الدوله دیلمی با لشکر سنگین ببغداد رفت و خلیفه

کرده و صاحب اختیار شده و در سنه سیصد و سی و چهار
بفرموده معز الدوله مستکفی معزول شد فضل بن مقتدر را
که لقبش مطیع بود بجای او نشاندند و چون کشاد وقت پنجاه
بود خود را خلع نموده در سنه سیصد و شصت و دو عبد
الکریم ولد خود را که لقبش طایع بود بجای خود نشاند
و در آن اوان سبکتگین که غلام البتکین بود و البتکین غلام آل سامان
بود سپهسالار والی خراسان شد و بعد از او حکومت
غزنین بسبکتگین قرار گرفت و در سنه سیصد و شصت و
چهار سکه بنام خود زده پادشاه شد و غزنین را دار الملک
ساخته متوجه دیار هند گشته کفر دیار هند را مسخر کرده

ایشان چهارده تن حکومت کردند و بعد سبکتگین
سلطان محمود بن سبکتگین در آن شهر و خراسان پادشاه
شد و هشت تا آخر عراق را بگرفت و اولادش
پادشاه شدند سلطان محمد بن سلطان محمود و سلطان
مسعود بن سلطان محمود و مودود بن مسعود و علی بن مسعود
عبد الرشید بن محمود و فرخزاد بن مسعود و ابراهیم بن مسعود
مسعود بن ابراهیم و سلطان شاه بن مسعود و بهرام شاه بن
مسعود و خسرو شاه بن بهرام شاه و در سنه پانصد و
هشتاد و نه منقرض شده و در سنه سیصد و هشتاد و یک
طایع خلیفه را بفرموده بهاء الدوله دیلمی خلع کرده

ابن اسحق مقتدر که لقبش قادر بود بجای او نشاندند و در
استقلال بهمرساند و پاره و بیست سال المراد کرده و در سنه
چهارصد و بیست و یک هجری عبدالله ولد او که لقبش قائم بود
قائم مقام پدر شده و در سنه طغرل بیگ بن میکائیل بن
سلجوق که یکی از عظمای ترکستان بود و سلجوق ظهیر غزنوی آمد پادشاه
آن ولایت شده و با جمعی دیگر با این متوالد و قتل سلجوق
کرد سلجوق با ایل و جماعت خود متوجه سمرقند شده و در آنجا
بشرف اسلام مشرف شده پسر او جمعی کثیر با او پیوستند
بعد از فوت سلجوق طغرل بیگ و جغر بیگ که پسران میکائیل
بودند بحوالی نسا آمده و محل فرصت مرو را مسخر کردند و با

امرای

امرای سلطان مسعود غزنوی جنگها کرده فتح یافتند و دولت غزنویه
وال بویه بدیشان منتقل شد و اندک زمانی خراسان و عراق
و آذربایجان را مسخر کردند و در سنه چهارصد و چهل
و هفت طغرل بیگ پادشاه شد و خطبه بنام خود جاری
گردانید و بجای او رفت و قائم خلیفه را بخلافت
بازگشت و در سنه وفات یافت جغر بیگ نیز در همان سال
در گذشت چون طغرل بیگ فرزندی نداشت الب ارسلان
پسر جغر بیگ در سنه چهارصد و پنجاه و چهار بجای عم
پادشاه شد و ممالک او از کنار جیحون بود تا حلب
و نظام الملک وزیر او بوده بعد از او سلطان ملکشاه

پسرش کرد و ایشان در ایران چهارده تن پادشاهی کردند
بدین ترتیب طغرل بیک الب ارسلان بن جغربیک سلطان
ملکشاه بن الب ارسلان برکیارق بن ملکشاه سلطان محمد
ابن ملکشاه سنجر بن ملکشاه که چهل سال پادشاهی کرد با نهایت
عظمت در آخر بدست جماعت غزان که از جمله رعایای
او و در حدود بلخ متوطن بودند گرفتار شده قریب بچهار
سال محبوس بود در آخر خلاص شد اما چندانی نزیست
سلطان محمود بن محمد سلطان طغرل بن محمد سلطان مسعود
ابن محمد ملکشاه بن محمود بن محمد محمد بن محمود بن سلطان ملکشاه
سلیمانشاه بن ملکشاه ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه

هو ۱۱۰

قصیده بندرکاه

ایا بیاض بیا بشنو از زبان قلم | حکایتی که تو بی بر ضمیر دل محرم
بگم بخانه ویرانه گذار افتاد | که دیده بودمش از پیش همچو باغ ارم
ظهور آن همه چون روی حسن روح افزا | بطون آن همه چون بیخ عشق مستحکم
بنای کاخش چون کار اهرمن لیکن | صفای منقش چون خاطر بنی آدم
رخ جداران چون روی دلبران نمکین | سر درختانش چو زلف نوخطان درهم
زبسکه لاله و سنبل بهوی آن گفتی | بتوده توده بسکست و زعفران غم
تو گفتی از وی عشرت نمیشود منفک | چنانکه با وی فرحت نمیشود منضم
بیا بگویم کامروز حال او چونست | چنان سرای که سی سال من ندیدم شم

جدار آن که نمودی بجنبکی چون کوه ۲ فتاده از طرفی و زد کر طرف شد خم
سقوف عالیه اش پاک برشکسته بکن درون آینه اش خرد در شکسته بهم
فرود ریخته یکپاره جز رها از بن زهم گسیخته مجموع طره ها از دم
فتاده مطبخ او آنچنان که پیدا نیست طبیخ خانه معین است و خیمه حاتم
بجای آب روان اندرش بحوض آب زیاد و فتنه در خیابانش پاک خفته بهم
بطرز گلشنش ای دل کشانی از بستان که بود روح و فضای تو رشک باغ ارم
مگر که شکر ایادی بجا نیاوردی که دست چرخ را زد بهم ببرد ستم
کتیبه های خوش خوب زرنگارت کو که کاتب از در فخرش نموده بود رقم
کجا شد آنکه نمودی خطوط ابوابت زیک طرف همه معرب بیک طرف معجم
کجا شد آن گل یاسیت که در ایوانت امید چو ارغوان که نمودی برنگ شاخ بقم

نمودم

نمودم او را مرجان که بود شل اندر پیش ز فر و زیب و ز آتش درون ز نکم
چو گفتم این همه با آن عمارت ویران بخنده شد که دگر لب نیاید هش توام
چه گفت گفت که بر من جفا نمود جهان چه گفت گفت که بر من نمود خواجه ستم
یکی سپاه چه رنگین گزیده جای گرفت مرا چو خاک سیه در نشاند خوار و دژم
دگر چه گفت مرا آن سرای چه سرو پای گدای نه یم عنا و هزار گونه ندم
تراهم آیت اقبال و کار نیکو بود نه فخر بود تو و نه کاستی نه رنج و نه غم
هزار گونه ز خشک و تر چو عنبر و مسک بروی ما همی ریختی ز نوک قلم
چه شد کنون که فرو ماند جاش از همه کار بدان مثل که زرکید شغاد جسم تهم
بگفتم آنکه مرا لطف خواجه دل پیدا که جنبشم هم از او چون ز باد شیر علم
نسیم لطفش اگر بر وزد بجنبم باز وگرنه نیستم الا که صورت ضیغم

قوام دولت و ملت خدایگان عباس
که باری اینش داد برتری ز نسیم

وزیر داخله ملک شهریار عجم
این شاه و خداوند کار اهل قلم

بهمت از همه سروران ملک اعلی
بخدمت از همه چاکران شاه اقدم

بعلم و جسم چو طالوت و کلک مشکینش
زره گریست چو داود در میان حشم

ز مهتران و وزیران چو نیستم کس
بزرگ همت و دریا دل و ستوده شیم

ز روی صدق ز بس دم همی زند قلمش
خدا اش داده به آب دهان شفای سقم

بلی فتاده ام اکنون ز پای چون تو خراب
نه طیب عیش و نه راحت نه آبرو درم

بروزگار من از غم رسید آنچه رسید
بروزگار پلیم از نوا جدا رقم

بسوخت حاصل پنجاه ساله زحمت من
بیک کرشمه و یا خود فروختم تسلیم

مرا که خامه بچندین زبان سخن گویش
دو لب نهاده بهم همچو مردم ابکم

زبان

زبان خامه چو این داستان بنامه رسانید
بخواند نامه بمشتاقی انجمن در دم

بدلنوازی آن هر دو گفت از سر شوق
که زین سپس نه غم آید از آن نه الم

گذشت نوبت خار و رسید موسم گل
ببرد روی تو غش از جگر مرا ستم

چراکه دوش بخواب اندرم نمود چنانی
که خواجه داشت کتابی بدست بس معظم

رهی نشسته بروی گشاده لب بدعا
بگفت آمین چو پسندید گفت ارحم

خدایگانا چندان بقای عمر تو باد
که خاک خواجه صدر اعظم افخم

ببار ورنه غبارم بگیرد ت دامن
که بی تو رود شود خشک و رود بحر خضم

هنر کجا برم و نعمت از که خواهم چون
هنرشناس ترا دانم و ولی نعم

بعید حضرت حجت شد این قصیده تمام
بسال عهد همایون صاحب خاتم
۱۳۰۳

بعهد عدل شهنشاه ناصرالدین شاه
بهین خدیو جهان شهریار مملکت جم

[illegible]

۱۱۰



